

**نسبت زیست فردیتان چالش برانگیزتر و متفاوت تر بود؟**

به هر حال من بخشی از کاراکترها را می توانم عمیق تر درک کنم، اما ایزود چهارم و خداحافظی برادر کوچک با خواهرش برای من تجربه ای ناآشناست. من در خانواده ام چنین تجربه ای نداشته ام، اما همیشه وحشت از دست دادن را داشته ام و هنوز هم دارم. به همین خاطر آن ایزود برای من کاملاً قابل درک است و می توانم با آن همذات پنداری کنم.

**از نگاه جهان شمولی که بر اثر حاکم است و نقش زن در این اثر بگویید.**

مقوله زن و آسیب هایش برای من اهمیت ویژه ای دارد. قطعاً شرایط یک زن در جامعه ما با مردها بسیار متفاوت است. از خانواده گرفته تا نظام آموزشی، جامعه، محل کار گرفته تا مسائل مربوط به زنان خانه دار در رابطه با همسرشان و... سیلوا برای من یک زن کاملاً شناخته شده است؛ زنی که می توانم بارها و بارها او را در جغرافیای خودمان ببینم. همانطور که اشاره کردید نگاه ما کاملاً جهان شمول بوده و این مسائل فقط مرتبط با جغرافیای ما نیست. انگار زنان در جهان راحت تر قربانی می شوند و این واقعاً غم انگیز است. قطعاً بسیاری از زنان هم خطا کار بوده اند، اما زنان بسیار راحت تر از مردان قربانی می شوند و این امر آدمی را به فکر فرو می برد. این مسئله برای من هم آزاردهنده است و هم متأسفانه دراماتیک و به همین علت در نمایشنامه های قبلی ام مثل اکسیژن، سینکلر، حذقیات یا نمایشنامه پلاستیک فریزر که سال ها پیش کار کردم، مسئله «زن» همیشه برایم یکی از مقوله های بسیار مهم بوده و تلاش کرده ام بدون اینکه بخوام شعاری در مورد زن ها بدهم، به صورت کاملاً دراماتیک حال و هوای درستی را روی صحنه به وجود بیآورم بگونه ای که بتواند هم نقدی بر زن باشد و هم در دفاع از زن.



**ستاره فرسا**  
نویسنده و بازیگر:

**مخاطبان تئاتر مشهد بسیار حامی اند**

با توجه به اینکه هم شما و هم کارگردان هر دو مشهقی هستین، تصمیم به اجرا در تهران چگونه شکل گرفت؟ من سالهاست که آقای ضیا را می شناسم، کارهای ایشان را می دیدم و به واسطه همان کارها، این شناخت و ارتباط شکل گرفت و بیشتر شد. قبل از پروژه «کلسیم» نیز ما یک همکاری مشترک داشتیم. من کتاب «تمام نخ» را قبلاً خوانده بودم و خیلی دوست داشتم روزی روی آن کار کنم و به این ترتیب با پیشنهاد من، روند کار روی این نمایشنامه را آغاز کردیم و به نمایشنامه کلسیم رسیدیم. در ابتدا تصمیم داشتیم کار را در مشهد اجرا کنیم که نشد بنابراین تصمیم گرفتیم از تهران شروع کنیم. پروسه نگارش متن حدود دو ماه زمان برد و بعد تمرینات را شروع کردیم. از همان روز اول تمرین ها، ما برای نقش هری دو بازیگر عوض کردیم و آقای ضیا چمنی که اکنون این نقش را ایفا می کند بازیگر سوم هستند. به همین دلیل پروسه تمرین کمی طولانی شد که اتفاقاً به نفع من بود، چون زمان بیشتری داشتم تا نقش «سیلوا» را بهتر اجرا کنم. این تفاوت بازی ها در بازیگران مختلف خیلی به من کمک کرد. از آنجاییکه بازی بازیگر مقابل در بازی من تاثیر می گذاشت، بازی من هم در این روند تغییر می کرد و پخته تر می شد. تا اینکه آقای ضیا چمنی خودشان نقش را بر عهده گرفتند و یک اتفاق عجیب و خاص افتاد و همه چیز خیلی عالی پیش رفت.

با توجه به اینکه شرایط اجرا و مخاطب هر دو شهر را تجربه کرده اید چه تفاوت ها و چالش هایی در این تجربه پررنگ تر بوده است؟  
تئاتر کار کردن در مشهد نسبت به تهران خیلی سخت تر

است، چون فشارها خیلی بیشتر است و کسی که می خواهد تئاتر کار کند باید پای بسیاری از مسائل بایستد. اما کار در مشهد یک خوبی بزرگ نسبت به تهران دارد؛ چیزی که من در این مدت به آن پی بردم این است که مخاطبان تئاتر مشهد بسیار حامی اند. یعنی با وجود تمام فشارها و پروسه عجیبی که برای گرفتن سالن، مجوزها و... باید طی شود، فعالین عرصه تئاتر را حال چه هنرجو باشند، هنرمند یا کسی که تازه تئاتر را شروع کرده، یک ویژگی یا آوانتاژ بسیار ارزشمند دارند و آن حمایت مخاطب مشهد است. مخاطبان تئاتر مشهد از همان شب های اول تا آخرین شب از اجرا حمایت می کنند و اگر نمایش خوب باشد دیگر مهم نیست که چهره برجسته و مشهوری داشته باشد یا بازیگرانش چند سال کار کرده باشند یا اینکه چندمین اثر کارگردان است و این حمایت مخاطب مشهد خیلی شیرین است.

**در بخشی از این نمایش سیلوا یک دختر نوجوان است، در بخشی بزرگتر و وارد عرصه کار شده و سپس ازدواج، زندگی و... نگاه شما به این تغییرات در بعد جسمی و حسی کاراکتر چگونه بود؟**

شخصیت سیلوا، شخصیت بسیار پیچیده و عجیبی بود. اما خوشبختانه من یک قدم جلوتر از یک بازیگر دیگر بودم، چون در پروسه نوشتن و شخصیت پردازی این کاراکتر حضور داشتم؛ البته نه به این معنا که می توانستم راحت تر این کاراکتر را بازی کنم بلکه صرفاً او را می شناختم، ترس ها و انگیزه هایش را می دانستم و این موضوع خیلی به من کمک کرد که این شخصیت ها را تفکیک کنم. در قامت بازیگر این اثر یک نکته مثبت برای من این بود که متن بسیار جهان شمول است. درست است که ایرانیزه شده، اما مربوط به همه انسان هاست، یعنی مشکلات و ترس هایی که همه انسان ها از زن، مرد، پیر و جوان با آن مواجه اند و این در سیلوا بسیار مشخص تر است. به خاطر اینکه ما در تک تک ایزودها، برش هایی از زندگی و گذشته سیلوا، کلنجار رفتن او با همین ترس ها را می بینیم؛ ترس از بویچی، ترس از تهایی، به طور مشخص ترس از آزادی و در نهایت ترس از مرگ. ما در تمامی ایزودها شاهدیم که این ترس ها کامل و کامل تر می شوند تا اینکه پایان اتفاق می افتد. اما پرداخت روی این ابعاد کاراکتر بسیار سخت بود چون سیلوا چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی دچار فروپاشی می شود و این فروپاشی نباید آن قدر زیاد باشد که مخاطب پس بزند. بنابراین کنترل این فروپاشی کار بسیار سختی است. مثلاً جایی که با پدرش مواجه می شود، جایی که برادرش را ترک می کند، جایی که تمام آن سیستم آموزشی و نظام مردسالارانه و هر آنچه که پدر بر او روا داشته را بر سر همکارش و بعد روی یک مرد غریبه و در نهایت روی همسرش پیاده می کند. این موارد نیاز به کنترل داشت که خوشبختانه به واسطه هدایت خوب کارگردان اتفاق افتاد. این ترس ها، مشکلات، این کودکی و گذشته، مسئله

تمام انسان هاست و همین موضوع اجرا را برای مخاطب قابل لمس می کند در واقع خروجی نمایش به آینه مقابل مخاطب تبدیل می شود که امکان ندارد در بخشی از ایزودهای آن خودش را نبیند یا خودش را جای کاراکتر نگذارد. این اتفاق برای من هم، به عنوان بازیگر، افتاد یعنی در بسیاری از بخش های اثر، سیلوا خود من بودم هرچند که تجربیات عینا مشابهی را زیست نکرده باشم، اما می توانم نمونه های مشابهش را در زیستم پیدا کنم. همه این ها به من کمک می کند که بتوانم سیلوا را در برهه های مختلف زندگی اش تفکیک کنم. در عین حال ایده اجرایی کارگردان در مورد این تفکیک بسیار مهم بود. ایشان مدام به من می گفت که سیلوا یک نفر است و قرار نیست تفکیک های عجیب و غریبی اتفاق بیفتد. بنابراین این ایزودها باید شدید و ناگهانی داشته باشند.



**محمد رضا حسینی**  
تهیه کننده:

**هنر همیشه التیامی بوده که می توانستیم از آن لذت ببریم**

**«کلسیم» چندمین همکاری شما به عنوان تهیه کننده با یک نمایش است.**

در واقع «کلسیم»، شروع همکاری ما و هلدینگ مان با یک نمایش بود و امیدوارم این همکاری با دنیای نمایش ادامه دار باشد.

**آشنایی شما با کارگردان اثر به چه صورت بود؟**

ما اصالتاً مشهدی هستیم و مهدی ضیاچمنی نیز هم در مشهد و هم در تهران به اندازه کافی شناخته شده است. من از قدیم چند کار ایشان را دیده بودم و از طریق یکی از دوستان با ایشان ارتباط برقرار کردم. نمایشنامه را خواندیم و تصمیم گرفتیم به عنوان تهیه کننده در کنار اثر باشیم و پشتیبانی کنیم.

**از یک هلدینگ صحبت کردید. به نظر می رسد این تنها یک تصمیم فردی نبوده و یک گروه پشت آن حضور دارند.**

شما چگونه این گروه را نسبت به قبول این



**مسئولیت قانع کردید و اساساً نگاه مجموعه شما به این مقوله چیست؟**

بله همانطور که گفتید این یک تصمیم فردی نبود. من مدیرعامل هلدینگ هستم و هیئت مدیره، تیم مارکتینگ و برندینگ ما تصمیم بر این داشتند که بخش زیادی از فعالیت های مان را به حوزه تئاتر، نمایش و اشکال دیگر هنر برده و سرمایه گذاری داشته باشیم. به همین دلیل ما شروع به فعالیت در این حیطه کردیم و مهم ترین برداشت ما نیز صادقانه، برداشت مالی و سودآوری مستقیم نبود. در واقع مسئله ما صرفاً حمایت و همراهی بود. ایده اتاق فکر و رویکرد ما این بود که هزینه ها و مسائل مالی مسئله اساسی ما نیستند و اگر برندها با بسترهای هنری ادغام شوند، می توانند موقعیت های بهتری برای اقتصاد پایدار هنر و تولید کارهای آرتیستیک تر، با جهان بینی گسترده تر فراهم کنند.

**در آغاز همکاریتان شما موضوع اثر را چگونه دیدید و نگاه شما به مفهومی که این اثر انتقال می دهد چه بود؟**

اگر بخواهم حس خودم را صادقانه بیان کنم، «کلسیم» برای ما صرفاً یک نمایش نبود. برای من و تیم ما یا کنجکاوی های فردیمان، این نمایش بیشتر شبیه یک آزمایش بود؛ آزمایشی برای سنجش میزان تحمل انسان ها در مواجهه با خودشان، با گفتگو و در نهایت معنایی که می خواهند به دست آورند، بود. اگر روند اثر را مشاهده کنید، متوجه می شوید که اثر درباره یک زجر انسانی صحبت می کند و مسیر یک زجر را به صحنه می آورد. ما می خواستیم ببینیم انسان ها چقدر می توانند تحمل مشاهده ای این زجر را حتی در جهان سوپرکتیو فردی خود داشته باشند. این مهم ترین چیزی بود که به طور شخصی برای من جذاب بود. نکته دوم این بود که مهدی ضیاچمنی علاوه بر شخصیت جالبش، ذهن بسیار جالبی نیز دارد. وقتی اثر را خواندیم، هم آمیختگی که هر انسانی در هر وضعیت اجتماعی و فردی می تواند با اثر داشته باشد، آنقدر واقعی و حقیقی بود و ریشه های عمیقی داشت که به جذابیت اثر می افزود. البته نقش شل سیلوراستاین به عنوان کسی که از آثارش اقتباس مفهومی شده نیز در این زمینه انکارناپذیر است.

**تهیه کنندگی یک نمایش و همکاری در یک تولید هنری چه تاثیری بر شخص خود شما دارد؟**

من نظر شخصی خودم را بیان می کنم و نمی توانم این فضا را به کل جامعه یا تمام تهیه کنندگان یا کسانی که می توانند این فعالیت را انجام دهند، تعمیم دهم. اینکه همیشه کتاب، نمایش و هنر بخشی جذاب از زندگی شخصی من بوده است، یا به عنوان تفریح، یا نقطه ای که می توانستیم کنجکاوی خودم را درون تک تک این عرصه ها تجربه کنم سبب شده که هنر همیشه برای من یک التیام بوده باشد و صادقانه، لذت زیادی از آن برده ام و بعد از مدتی تصمیم گرفتم به عنوان تهیه کننده وارد این فضا شوم. رویکرد هلدینگ، وجود مشاور هنری و فضای حاکم بر تیم ما نیز سبب شده که این فضا همیشه در زندگی ما و مخصوصاً در زندگی شخصی من، رد پای خود را داشته باشد. بنابراین برای خودم این امر چیز غریبی نیست، هرچند ممکن است از بیرون چنین به نظر برسد. برای من، هنر همیشه التیامی بوده که می توانستیم از آن لذت ببریم.